

یا هو ۱۱

هفتاد و دو دیو

عالم الغریبه

۷۲ دیو

آصف بن برخیا

یا منان

یا حق

خردمیر ساینده و مرغان بالهارا گسترده که آفتاب
 بر او تابید و چهار هزار گرسه زر بختاد بود و جمله
 وزیر و بزرگان و اربکان دولت بر کرسیهای می
 نشستند و یکی از جنیان که نام قطیس بود و یکی از آدمی
 که نام او آصف بن برخیا بود بنزد سلیمان آمدند
 و گفتند یا رسول الله این چنین منزلی که حور است
 هیچ کس را بخورد و میر باید که آن هفتاد و دو رطله
 کنی که آدمیان را عذاب میر نمایند باید ایشان را
 حاضر کنی و از هر یک سوال میکنی که هر یک را چه
 می دانند چه علاج دادند هر یکی چه علاج دارند
 سلیمان فرمود تا ایشان را حاضر ساختند چون حاضر

شدند از هر یک سوال کرد و ایشان هر یک گفتند که
 ما حال خود و ماری خود را میگویم که سبب ایشان چیست
 و علاجش را هم میگویم که چگونه باید کرد و نسبت بهفتنا
 خود میوه هر کدام علاجی و دمای تریب دادند

اولاد و حکم نرفتن در مادی زمان کامل

سیم در مادی در گان چهارم در خون حیاط پنجم در دیوانه و عذاب جیش

ششم در مادی در آینه آلوده زمان هشتم چهارم و ششم

نهم در مادی در بند و بندم بر هر کس بزند و بچرخد و بپزد و بپزد

دوازدهم در مادی در بند و بندم در بند و بندم در بند و بندم

شانزدهم در مادی در بند و بندم در بند و بندم در بند و بندم

وی هم به درد آید و از دماغش خون بریزد و اگر معالجه
نکند در خطر باشد گفت ای ملعون علاج دیگر چیست
دیو گفت زهره من کوش بخون مرغ نسیا بر آمیزد و در
پستی بکشد و این تعویذ را بخواند که شفا یابد بسم الله
الرحمن الرحیم اریو دلامسک امطر وی امر را عظم

ط ل ا م ط ۱۱۱ هـ ۱۱۱۱ ۹۹۹ ۱ ۸

دیو ششم را آوردند ناشو ناهند و در آب ریخته
کر به سیه و روش چون روی اسب و در آفتاب روی
داشت یک روی زرد و یک روی سیاه سالکان عم گفت ای
ملعون تو در کجا می رانی و بدتر مردم چگونه می رانی
گفت رانیدی که عموای من در جاهای حرام می رانند

چون بینی آدم به وقت از خواب بیدار می آید من طایفه
بر او زخم و خون را بدان نماز که تا بگریزد و در رنج افتد و
هرزه گوید و تب گیرد و و نموی گیر و عقل را از او بگیریم
سایان عم فرمود علاج وی چیست چنانچه دیو زهره کرک
را با آب کاسنی در پستی بکشد و ابی طلم را با خود
ببرد تا افعاله شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم خطه
کافر سقا جر امانت عم کان عم بعد کرم ما هو با سر

سردین ارج موی اراعه ال عده ۱۱۱۱ ۱۲۱۱۱

در علاج ریخ چار بایان دیو هفتم را آوردند در پستی سالکان
نامش منظور بود بهورت زشت و مار در پستی بچید بود
سایان عم گفت تو در کجا می رانی و بدتر مردم چگونه
می رانی گفت رانیدی که عموای من در جاهای حرام می رانند
آن است که در کرم چار بایان بگردم و ایشان را رنج رانم

سلمان ع گفت علاج دی چو باشد دیو گفت نافه ادری
 و گوگرد و پوست مار در زیر دی دود کنند و این طلم را
 را بنویسند و در صوم گیرند و در آب مالند و بر روی او
 افشانند و این طلم را در گردن چار یا بان بندند که شفایه
 بم الحالین ایتم کالرد ما ساسو لو امر الاعلام بهد حرم
اع ۱۱۶۱۱۶ در سه شش و لرزه اندام دیو هشتم را
 آوردند مانند بر زنه سرش و چون سرش و پایش مانند پای
 مرغ سلیمان فرمود که ای ملعون جای تو در کجاست
 و بی ای کم را چگونه بر سر را لا دیو گفت یا نبی الله
 جای من در هم جا افتاده و بر آن استر به هوش شود
 و هر اندام او بلرزد و اگر علاج نکند هلاک شود
 سلیمان ع گفت ای ملعون علاج جش چیست دیو گفت

زهره گرز و پوست مار در زیر دامنش او دود کنند
 و این طلم و بنویسند را بنویسند و با خود دارد شفایا بد
 بم الحالین ایتم بهد حرم الاعلام بهد حرم
بهد حرم الاعلام بهد حرم
 در علاج در پشت و کم دیو خنم را آوردند
 مانند بر زنه سرش و چون سر کلاه یا پایش پای
 گاد سلیمان ع السلام گفت ای ملعون تو کجا می رانی
 و بدید تو بکم دم چگونه می باشد دیو گفت یا نبی الله بدید
 آن است که چون مردم جمع شوند ایشان را و گوگرد
 اندازم در پشت و کم گاه پیدا کنند فرمود ای ملعون
 علاج جش چیست گفت اسفند سیاه یا شیر گاد سرش
 بول نامه

بخوشاوند و قدس در پیشانی چکاشند و این و ظلم را و
 یا خود را رتبه که شفا یابد بسم الله الرحمن الرحيم اهتباتی
 هبنا المحمدي يا سمعون يا حسابان طوبى
 او دل و از من سليمان و انت بهم الله الرحمن الرحيم
 علاج ترس در بخور کدکان دیویم را آوردند ما شد زن
 نیکو روی ماری در دست چسبید سلیمان عم گفت جای
 تو کجاست و بدو بگفتم چگونه میسر شد و او گفت یا نبی الله
 ماری من در زیر چهار بنایان باشد و من آن را که فرزند آدم را
 روی نمایم و ایشان بپرسند و از هوش بروند و زنک ایشان
 تغییر نماید و زرد شود و سلیمان عم گفت علاج وی چه باشد

دیو گفت چینه داه مرغ را در کردن طفل بندند
بفرمان خدا بیتالو به شود و این دیو را چون مرغ
بشوسید و با خود دارندیم امر الکرشن اجم صوصالی
الطشه اه صوطا تم صم لا ندر بع امرس و الوضی
ولا السأ و هو السبع العلم و الامام و الامام و الامام

ع ۱۱۵۱ هـ ۱۲۷۰ م
 را در پیش سلیمان آوردند مانند زنی بود که در پیش
 گفت ای ملعون تو کجا می‌روی و در کجا می‌روی و در کجا می‌روی
 و یو گفت یا پسر ای که جای من در زیر درختها و بکنار
 آنها می‌نشیند و بدین آشت که در شکم بدیده آورد و چنان
 بخورد و طاعت کند سلیمان ۴ فرمود و ملک و شرف و جلال
 گفت موی کلاه سرخ و خوشه انگور و پوست مار و زردی

دود کنند و این تعویذ را بنویسد و با خود دارد شفا یابد
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِنْ قُلْ هُوَ اللَّهُ مِنْ دَانِهِ وَالرَّحْمَٰنُ صَاحِبُ
 عِطْوٍ وَهُوَ اِلٰهُ اَحْمَدُ اِلٰهُ حَمْدٍ عَلٰی كُلِّ لِسَانٍ عِندَ حُضْرِهِ
 دِیو ها از دم را آوردند سرش مانند آسیا و چون
 و پایش مانند پای گاو و دستش مانند دست اسب
 گفت ای ملعون تو کی مر باش و بدر تو بگویم چگونه ران
 دیو گفت یا نبی الله جای من در بنی دختران و کنار
 آب روان باشد و بدر من آن است که جنت دختران را و
 زبان مردم به بندم که هیچ کسی رغبت نکند که او را
 بگیرد و اگر رغبت کند من نیز باطل کنم که برگردند و اگر کار
 شود و سلیمان گفت علا جی چیست دیو گفت یا نبی الله

بسم الله الرحمن الرحيم دود کنند و این تعویذ را
 بشکند و از عظم آن بنویسند و در موم گیرند و در آب
 اندازند و قدری آب را بخورد و به شود و قدری بر سر ریزد
 جنتش گشاید که در دهرمان خدایم الله الرحمن الرحیم
 لَا حَرَّ وَلَا قُرْءَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اِهْا اِهْا لَکَ
 اَللهُ اَلَا اَللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلَیْہِ السَّلَامُ در علاج
 درد کلو دیو سیزدهم را آوردند بعه بوسه بده
 زبده جابر تو کی است و بنی آدم را چگونه خرد
 دیو گفت یا نبی الله مقام من در باغها و بر سر راهها
 باشد و بدر من آن است که کلو را بشانند و را بگیرم
 تا عقل از ایشان نبرد و در د کلو را بشانند و مسلط

سلمان گفت ای ملاح علامه بشو ایگو دیو گفت بروند
 چینی و زهره بوسه بزنند با تخم ریحان بهم بیا میزنند
 و در زهره و سره دکنند و این نفوذ چون مرغ
 سیاه بوسند و با خود دارد شفا یابد بم الله الرحمن
 الرحیم آهیا ترا هیا اک زو لها و روس مسلمان
 علاج کسی که دیوانه باشد و جامه بر تن خود پیاده کند
 دیو چهاردهم را آوردند صورتش مانند زنی بود
 و سرش چون سر شتر و نامش کیشی بود و ماری در دست
 پیچیده بود سلمان هم گفت ای ملاح علامه تو در کجا
 می باشی و بدر بگردم چگونه می توانی دیو گفت یابنه
 مرا ببرند در سر آدخ می باشد سلمان هم گفت علامه

و بر چهره باشد و گو گفت این اسم اعظم را بنویسد در رو
 لایه و در آب اندازد و الخطا سر خود را بان آب بشوید
 و تعویذ چون بنویسد و در باره زو بسند شفا یابد
 بم الله الرحمن الرحیم لعلم معا صحر باکم خداوند یا حتی
 یا قیوم یا حکم یا عظیم و تنزل من القرآن ما هو شفاء
 و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا ضلالتهم رأی
 در علاج کسی که کند شود ع ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
لا رجا ولا سالی الکساء و التشاء الوها الوطا
العلا العدا العمد دیو پانزدهم آوردند آوردند
 ماله بر در دست پیچیده سرش چون سر آدمی پایش
 چون پا بر گاو نامش سریان سلمان هم پرسید ای ملاح
 تو در کجا می باشی و بدر بگردم چگونه می توانی گفت

یا سبئی الله ما دی بر سر گردنها میریابد و بدر من آن آست
 که ناگاه زبان ایشان را بسته گردانم تا سخن نگویند
 و در رنج افتد سلیمان ع گفت نوی چه باشد گفت یا
 سبئی الله زهره مار در ریتی با هم پیامیند و در پستی
 او بیکاشند و این نفوذ با خون مرغ بکشد بنویسند
 با خود دارد تا شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم قل
 اوحی الی الله استمع نفر من الجن فقالوا
 انا سمعنا قرآن عجباً ینهدی الی الرشید
 و ما رخصه و ارجا کمال ما مات وهو السميع
 العلم عا در علاج درد پا و بازو و پشت و شانه و زانو

را آوردند سرش مثال شتر و پایش پای آدمی
 و چنانی در دست گرفت بعد سلیمان ع گفت جای
 من در کی است و بدر تو بگردم چگونه میریابی
 دیو گفت ما وای من در سایه های درختان
 هر جا شد بدر من آن است که خود را غباری
 سازم و بروی مردم برارم تا که در و پشت
 و باز و پیدا کند و در دنیا چنانکه اندام ایشان
 سیاه شود سلیمان ع گفت علاجش چه باشد گفت
 یا زهره گرگ یا توره در پستی چکاتند و این نفوذ
 را بنویسند خون مرغ و با خود دارد که شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم ام ام ساری ندی

ال بدائے ملعونہ سب با ائمہ دعا ماری ہے
 لاۓ در علاج درد چشم و خارش شقیقہ دیو ہفلام
 را آوردند بصورت کداز جو سلمان عم پرید نام
 تو چیست و جای تو کی هست و پدر تو چگونه مردم مرا
 گفت یابنی ابرہ مقام من در چشمهای آب
 میریاند و پدر من آن آتش نفس بر صورت ایشان
 مردم چشم او را آن سُرخ میشود و حدیثی بر کند
 و آب میریزد از چشم او را و در و شقیقہ بر او را
 بدید آید سلمان عم گفت علاجش چه باشد گفت این
 ظلم را بنویسد و درموم کند و در آب اندازد و آن

زهره خاریخت بابتات در آمیزند و در پی
 گاهند و این تعویذ را بنویسند و کوفند بسیار مرغ
 سیاه بنویسند و با خود در دشت پایدیم *بسم الله الرحمن الرحيم*
 محمد با هیئت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
 رسوله *الجلجل الجلبان* *السر لعطه* *الامام ۱۲*
 ۱۰۹ در علاج کسی که صدای میشود و دیوانه شود و خون
 را آوردند مانند شخصی نرماله بخور اسبی نشسته و
 در ماراتا زغال کمره سلمان عا گفت تو گنجایی
 بدستی با دمی فیکو برسد گفت با سیدی *المر ماوی*
 زمین میری باشد و بدیر من آن *بسم الله الرحمن الرحيم*
 آدم دهم تا جواب دهد زهره او را دیوانه

صفت کنم تا در رنج افتد و او را از درد ها خلاص باشد
 و معده وی بسته شود سلمان عا گفت ای ملعونه عکاس
 چه باشد گفت زهره طبع و خون گفتار هر دو را با هم
 آمیزند و در بینی چکانند و این تعویذ را بخون
 چپش زرد یا مرغ زر بنویسند با خود در دشت پاید
بسم الله الرحمن الرحيم *قل انما انا بشر مثلكم يوحى*
الى انما الحكم واحد فمن كان يرجو لقاء ربه
فليعمل عملا صالحا ولا يتك بعبادة ربه احدا
 ۱۱ در علاج بستن زبان و در دهان و علقهای
 دیو پیسم را آوردند مانند مردی جامه رنگین پوشیده
 و مقنعه بر سر داشت چون زبان و پای چون پای کلاه
 سلمان عا گفت ای ملعونه نام تو چیست و جای تو در کجاست

و بدر سوخرم مرید دیو گفت یا بینی الله ما وای من
 در خواب گاه مردمان میریاند چون در خواب سخن
 گویند زبان ایشان را بسته گردانم و در درها رو
 ران بیدشان پدید آورم سلیمان گفت علاجش چه
 باشد دیو گفت یا بینی زهره گو سفند و نبات در هم
 کنند و در گوش و بینی چکانند و این تعویذ بخوان
 مرغ نیک بنویسند و با خود دارند تا شفا یابند
 بسم الله الرحمن الرحیم اهدی اهدی و الله بر حلد و لا حول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کافی یا شافی سبحانک
 انی کنت من الظالمین و عبادت من از در علاج
 کسی که عقلش کم شود و سخن بسیار گوید و او مستقیم

را آورده باشد مردی بود پایش چون پای چهار پاییان
 و دستش چون دست سنگ و صورت زشت سلیمان فرمود
 الملعون نام تو چیست و جابر تو کی است و بدر تو چگونه
 بگردم مرید دیو گفت منزل و ما وای در مسجد ها
 میریاند و بدر من آن است که مردم را چون کم که عقل
 از ایشان رود و دندان بر هم زنند و حرف بسیار زنند
 سلیمان فرمود علاجش چه باشد گفت زهره و نبات
 زهره مرغ در بینی چکانند و این تعویذ بخوان
 گو سفند مرغ بنویسند بر خود بندد تا شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم اهدی اهدی یا شافی یا کافی
 شد انی سلیمان مسس و الحاس هو اسد و اسد مرید

۲۲. در علاج درد کردن و عنین در دهان و بیست و نهم
را او بند سرش مانند گاو چون سر آدی ماری بزرگ
بر پشت گرفته سلمان فرمود الملعون جابر تو در کی است
و بدر مردم چگونگی میزدی دیو گفت با بستی الله ما
وای من در جزیره هامر باشد و در کنار رود خالها
و بدر من آن است که کردن مردم را بقتلارم تا بدر
آید و تب کشد و لرنه بر اندام وی افتد سلمان
فرمود علاجش چه باشد زهره گوشتی که مویش سر
باشد در بینی چکانند و این تفرید بر شانه همان
گوشت بنویسند و در زیر خاک دفن کنند شفا یابد

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

المعاني بما الذي لا يفرغ مع اسمه شيئ في
الارض ولا في السماء وهو السميع العليم يا حي يا قيوم
هو الله ۝ ۱۵ ۝ ۱۸ ۝ ۱۹ ۝ ۲۰ ۝ ۲۱ ۝ ۲۲ ۝ ۲۳ ۝ ۲۴ ۝ ۲۵ ۝ ۲۶ ۝ ۲۷ ۝ ۲۸ ۝ ۲۹ ۝ ۳۰ ۝ ۳۱ ۝ ۳۲ ۝ ۳۳ ۝ ۳۴ ۝ ۳۵ ۝ ۳۶ ۝ ۳۷ ۝ ۳۸ ۝ ۳۹ ۝ ۴۰ ۝ ۴۱ ۝ ۴۲ ۝ ۴۳ ۝ ۴۴ ۝ ۴۵ ۝ ۴۶ ۝ ۴۷ ۝ ۴۸ ۝ ۴۹ ۝ ۵۰ ۝ ۵۱ ۝ ۵۲ ۝ ۵۳ ۝ ۵۴ ۝ ۵۵ ۝ ۵۶ ۝ ۵۷ ۝ ۵۸ ۝ ۵۹ ۝ ۶۰ ۝ ۶۱ ۝ ۶۲ ۝ ۶۳ ۝ ۶۴ ۝ ۶۵ ۝ ۶۶ ۝ ۶۷ ۝ ۶۸ ۝ ۶۹ ۝ ۷۰ ۝ ۷۱ ۝ ۷۲ ۝ ۷۳ ۝ ۷۴ ۝ ۷۵ ۝ ۷۶ ۝ ۷۷ ۝ ۷۸ ۝ ۷۹ ۝ ۸۰ ۝ ۸۱ ۝ ۸۲ ۝ ۸۳ ۝ ۸۴ ۝ ۸۵ ۝ ۸۶ ۝ ۸۷ ۝ ۸۸ ۝ ۸۹ ۝ ۹۰ ۝ ۹۱ ۝ ۹۲ ۝ ۹۳ ۝ ۹۴ ۝ ۹۵ ۝ ۹۶ ۝ ۹۷ ۝ ۹۸ ۝ ۹۹ ۝ ۱۰۰ ۝ ۱۰۱ ۝ ۱۰۲ ۝ ۱۰۳ ۝ ۱۰۴ ۝ ۱۰۵ ۝ ۱۰۶ ۝ ۱۰۷ ۝ ۱۰۸ ۝ ۱۰۹ ۝ ۱۱۰ ۝ ۱۱۱ ۝ ۱۱۲ ۝ ۱۱۳ ۝ ۱۱۴ ۝ ۱۱۵ ۝ ۱۱۶ ۝ ۱۱۷ ۝ ۱۱۸ ۝ ۱۱۹ ۝ ۱۲۰ ۝ ۱۲۱ ۝ ۱۲۲ ۝ ۱۲۳ ۝ ۱۲۴ ۝ ۱۲۵ ۝ ۱۲۶ ۝ ۱۲۷ ۝ ۱۲۸ ۝ ۱۲۹ ۝ ۱۳۰ ۝ ۱۳۱ ۝ ۱۳۲ ۝ ۱۳۳ ۝ ۱۳۴ ۝ ۱۳۵ ۝ ۱۳۶ ۝ ۱۳۷ ۝ ۱۳۸ ۝ ۱۳۹ ۝ ۱۴۰ ۝ ۱۴۱ ۝ ۱۴۲ ۝ ۱۴۳ ۝ ۱۴۴ ۝ ۱۴۵ ۝ ۱۴۶ ۝ ۱۴۷ ۝ ۱۴۸ ۝ ۱۴۹ ۝ ۱۵۰ ۝ ۱۵۱ ۝ ۱۵۲ ۝ ۱۵۳ ۝ ۱۵۴ ۝ ۱۵۵ ۝ ۱۵۶ ۝ ۱۵۷ ۝ ۱۵۸ ۝ ۱۵۹ ۝ ۱۶۰ ۝ ۱۶۱ ۝ ۱۶۲ ۝ ۱۶۳ ۝ ۱۶۴ ۝ ۱۶۵ ۝ ۱۶۶ ۝ ۱۶۷ ۝ ۱۶۸ ۝ ۱۶۹ ۝ ۱۷۰ ۝ ۱۷۱ ۝ ۱۷۲ ۝ ۱۷۳ ۝ ۱۷۴ ۝ ۱۷۵ ۝ ۱۷۶ ۝ ۱۷۷ ۝ ۱۷۸ ۝ ۱۷۹ ۝ ۱۸۰ ۝ ۱۸۱ ۝ ۱۸۲ ۝ ۱۸۳ ۝ ۱۸۴ ۝ ۱۸۵ ۝ ۱۸۶ ۝ ۱۸۷ ۝ ۱۸۸ ۝ ۱۸۹ ۝ ۱۹۰ ۝ ۱۹۱ ۝ ۱۹۲ ۝ ۱۹۳ ۝ ۱۹۴ ۝ ۱۹۵ ۝ ۱۹۶ ۝ ۱۹۷ ۝ ۱۹۸ ۝ ۱۹۹ ۝ ۲۰۰ ۝ ۲۰۱ ۝ ۲۰۲ ۝ ۲۰۳ ۝ ۲۰۴ ۝ ۲۰۵ ۝ ۲۰۶ ۝ ۲۰۷ ۝ ۲۰۸ ۝ ۲۰۹ ۝ ۲۱۰ ۝ ۲۱۱ ۝ ۲۱۲ ۝ ۲۱۳ ۝ ۲۱۴ ۝ ۲۱۵ ۝ ۲۱۶ ۝ ۲۱۷ ۝ ۲۱۸ ۝ ۲۱۹ ۝ ۲۲۰ ۝ ۲۲۱ ۝ ۲۲۲ ۝ ۲۲۳ ۝ ۲۲۴ ۝ ۲۲۵ ۝ ۲۲۶ ۝ ۲۲۷ ۝ ۲۲۸ ۝ ۲۲۹ ۝ ۲۳۰ ۝ ۲۳۱ ۝ ۲۳۲ ۝ ۲۳۳ ۝ ۲۳۴ ۝ ۲۳۵ ۝ ۲۳۶ ۝ ۲۳۷ ۝ ۲۳۸ ۝ ۲۳۹ ۝ ۲۴۰ ۝ ۲۴۱ ۝ ۲۴۲ ۝ ۲۴۳ ۝ ۲۴۴ ۝ ۲۴۵ ۝ ۲۴۶ ۝ ۲۴۷ ۝ ۲۴۸ ۝ ۲۴۹ ۝ ۲۵۰ ۝ ۲۵۱ ۝ ۲۵۲ ۝ ۲۵۳ ۝ ۲۵۴ ۝ ۲۵۵ ۝ ۲۵۶ ۝ ۲۵۷ ۝ ۲۵۸ ۝ ۲۵۹ ۝ ۲۶۰ ۝ ۲۶۱ ۝ ۲۶۲ ۝ ۲۶۳ ۝ ۲۶۴ ۝ ۲۶۵ ۝ ۲۶۶ ۝ ۲۶۷ ۝ ۲۶۸ ۝ ۲۶۹ ۝ ۲۷۰ ۝ ۲۷۱ ۝ ۲۷۲ ۝ ۲۷۳ ۝ ۲۷۴ ۝ ۲۷۵ ۝ ۲۷۶ ۝ ۲۷۷ ۝ ۲۷۸ ۝ ۲۷۹ ۝ ۲۸۰ ۝ ۲۸۱ ۝ ۲۸۲ ۝ ۲۸۳ ۝ ۲۸۴ ۝ ۲۸۵ ۝ ۲۸۶ ۝ ۲۸۷ ۝ ۲۸۸ ۝ ۲۸۹ ۝ ۲۹۰ ۝ ۲۹۱ ۝ ۲۹۲ ۝ ۲۹۳ ۝ ۲۹۴ ۝ ۲۹۵ ۝ ۲۹۶ ۝ ۲۹۷ ۝ ۲۹۸ ۝ ۲۹۹ ۝ ۳۰۰ ۝ ۳۰۱ ۝ ۳۰۲ ۝ ۳۰۳ ۝ ۳۰۴ ۝ ۳۰۵ ۝ ۳۰۶ ۝ ۳۰۷ ۝ ۳۰۸ ۝ ۳۰۹ ۝ ۳۱۰ ۝ ۳۱۱ ۝ ۳۱۲ ۝ ۳۱۳ ۝ ۳۱۴ ۝ ۳۱۵ ۝ ۳۱۶ ۝ ۳۱۷ ۝ ۳۱۸ ۝ ۳۱۹ ۝ ۳۲۰ ۝ ۳۲۱ ۝ ۳۲۲ ۝ ۳۲۳ ۝ ۳۲۴ ۝ ۳۲۵ ۝ ۳۲۶ ۝ ۳۲۷ ۝ ۳۲۸ ۝ ۳۲۹ ۝ ۳۳۰ ۝ ۳۳۱ ۝ ۳۳۲ ۝ ۳۳۳ ۝ ۳۳۴ ۝ ۳۳۵ ۝ ۳۳۶ ۝ ۳۳۷ ۝ ۳۳۸ ۝ ۳۳۹ ۝ ۳۴۰ ۝ ۳۴۱ ۝ ۳۴۲ ۝ ۳۴۳ ۝ ۳۴۴ ۝ ۳۴۵ ۝ ۳۴۶ ۝ ۳۴۷ ۝ ۳۴۸ ۝ ۳۴۹ ۝ ۳۵۰ ۝ ۳۵۱ ۝ ۳۵۲ ۝ ۳۵۳ ۝ ۳۵۴ ۝ ۳۵۵ ۝ ۳۵۶ ۝ ۳۵۷ ۝ ۳۵۸ ۝ ۳۵۹ ۝ ۳۶۰ ۝ ۳۶۱ ۝ ۳۶۲ ۝ ۳۶۳ ۝ ۳۶۴ ۝ ۳۶۵ ۝ ۳۶۶ ۝ ۳۶۷ ۝ ۳۶۸ ۝ ۳۶۹ ۝ ۳۷۰ ۝ ۳۷۱ ۝ ۳۷۲ ۝ ۳۷۳ ۝ ۳۷۴ ۝ ۳۷۵ ۝ ۳۷۶ ۝ ۳۷۷ ۝ ۳۷۸ ۝ ۳۷۹ ۝ ۳۸۰ ۝ ۳۸۱ ۝ ۳۸۲ ۝ ۳۸۳ ۝ ۳۸۴ ۝ ۳۸۵ ۝ ۳۸۶ ۝ ۳۸۷ ۝ ۳۸۸ ۝ ۳۸۹ ۝ ۳۹۰ ۝ ۳۹۱ ۝ ۳۹۲ ۝ ۳۹۳ ۝ ۳۹۴ ۝ ۳۹۵ ۝ ۳۹۶ ۝ ۳۹۷ ۝ ۳۹۸ ۝ ۳۹۹ ۝ ۴۰۰ ۝ ۴۰۱ ۝ ۴۰۲ ۝ ۴۰۳ ۝ ۴۰۴ ۝ ۴۰۵ ۝ ۴۰۶ ۝ ۴۰۷ ۝ ۴۰۸ ۝ ۴۰۹ ۝ ۴۱۰ ۝ ۴۱۱ ۝ ۴۱۲ ۝ ۴۱۳ ۝ ۴۱۴ ۝ ۴۱۵ ۝ ۴۱۶ ۝ ۴۱۷ ۝ ۴۱۸ ۝ ۴۱۹ ۝ ۴۲۰ ۝ ۴۲۱ ۝ ۴۲۲ ۝ ۴۲۳ ۝ ۴۲۴ ۝ ۴۲۵ ۝ ۴۲۶ ۝ ۴۲۷ ۝ ۴۲۸ ۝ ۴۲۹ ۝ ۴۳۰ ۝ ۴۳۱ ۝ ۴۳۲ ۝ ۴۳۳ ۝ ۴۳۴ ۝ ۴۳۵ ۝ ۴۳۶ ۝ ۴۳۷ ۝ ۴۳۸ ۝ ۴

۳۴ جنگ کردن زن و شوهر دیو بیست و سه را
آوردند مانند سگی بوسه ایمان عم گفت ایملعون
جای تو در کجاست و بدر تو بدم چگونه میرسد
دیو گفت یانهی الله ما وای همه در هم جا میزن باشد
و بدر من آن است که میان زن و شوهر بر هم زنی
که تا هر روز در جنگ کنند و هر روز در گفت و گو باشند
و دیگر کسی که نام خدا بر زبان نبرد و پناه نگیرد و طومار باشد
من او را طایفه بنی نم که از در خالی نباشد ایمان عم گفت

وکنایت یا ارم الرحمن علاج دیوانه که ضعف کند و بگردم

دشنام دهند دیو بیست و پنج را آوردند مانند سکر
گوشه‌ای در از داشت و چشمهای سرخ داشت سلطان
فرمودند جابر تو کی هست و بدیر تو بگردم چگونه آیدو گفت
یا نبی الله ما را می‌دهد در گوشه‌های او می‌آید و بدیر
آن است که مردم را دیوانه کند چنانچه از خود بدو دشمنی
کند و بعد خود را بزند سلیمان گفت اسیر ملعون علی
چه بآید گفت یا نبی الله تسالیم گوشتی را که تازه باشد
درست آدم بآن نرسیده باشد این ظلم را بنویسد و در زیر
خاک کند و استخوان مرغ یا استخوان گاو بار و غنم زینتون
چوستانند و از آن قدر بر آید و چوستانند و قدر بر آید و برزند

و این طاهر را با خون کوفته بنویسند و با خود دارد تا
شفایابد بحمده الله المصلح الهم قدر قدر من سوس سوس
هر روز هوش هوش هوش یا حسرتی سکت
جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل حق و العالی
علاج در سر و شقیقه و گوش و یوم و بیستم
را آورده ایمان گفت ای دلخواه من
و دیگر حکایت مردم سر را که گفت یا نبی الله مراد ای
در بیا با خطا می باشد و دیگران است که خود را با شانه
خود را مان نمايان کنم و در سر و شقیقه و در گوش پیدا
کنند سلیمان فرمود که علاج ادرج باشد و گفت یا نبی الله
دیو گفت خنما بر هند و در بنجیل و خنما بر خنما
یا هم بگویند بخون کت و بخون شفا یابد و دعای این است

بسم الله الرحمن الرحيم وطلع على الباس أهيا شراها بياها
 بياها ۵ و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 او در دکنند و از خود برود دیوبست هفتم را آوردند
 سلمان ۴ پرسید که جابر تو در کجا می باشی و بدید تو بگویم
 چگونه می باشی دیوبست اوای در میانها و در جایی که
 حیوان بنزد و بدید من آن است که مردم را غم کنی تا بول
 در آب کنند به پر هیز از خانه ببران آیند و بر لبای
 بر آوریم که از هوش برود و معده او را ببرد آورد و بستی
 بسیار گوید سلمان ۴ فرمود که علاءش چه باشد دیوبست
 نمیدانم بر میردامش می دکنند و این طلسم را بنویسد
 در سوم می ویرد و بر آب اندازد و آتش را بخورد و بگوید

شفایا بدیم الله الرحمن الرحيم من من هر رهدم لا
 سه روزم مرگ می می هیا لعنار لعنار
 ع ح نه لا ۱۱ ۱۱ و ۱۱ ۱۱ را ما ده ۵ ۱
 در علاج رنجور کرد که صنف کند دیوبست ۸
 دیوبست هشتم را آوردند و ماش میده بود و سر را و سر را
 سلمان ۴ گفت ای ملعون جابر تو کجا و بینی آدم را چگونه
 جابر ترسان گفت جابر من در زیر درختان می نشاند و بدید
 آن سه کبک ایشان بر نیام تا در شب افتد و ضعیف شوند
 و گاه به گاه خنده کند سلمان ۴ فرمود علاءش چیست گفت
 صندل و چوب شود زیر دامنش می دکنند و این تفویذ را
 بخون مرغ بنویسد و با خود دارد شفا یابد بسم الله الرحمن
 الرحيم معومر جعل هذه هم هم ال سدی و السدان

هم في الصدر اذ لي صلوات يا لاله الى الله محمد
 رسول الله عليا ولي الله در علاج كوكبان كه مریسند
 دیوبست نهم ۹۴ را آورده اند مانند گویند که صفید
 سرش چون سر آدی و پایش چون پای مرغ است
 گفت املیون جابر تو کی است و بدی مردم چگونه می ریزد
 گفت یا بنی السکون و ماوای من در هم جام باشد و بدی
 آن است که خود را به طفلان نمایان کنم تا برترند و بزرند
 و از پایشند و روی دی زرد شود سلمان ۴ فرمود علامت
 چیست گفت یا بنی السکون درخت انار با نمک سبز
 و ریشه درخت بیدر که تا برونه زیر امش در دکنه
 که بسیار خوش است و در بنی او چگونه و این تعویذ را بخون گویند

بنویسند و با خود دارند شفا یابند بم الله الرحمن الرحیم
 بم الله الثاني بم الله الحامی بم الله المعالی بم الله الذي
 لا يقتر مع السوء شيء في الارض ولا في السماء وهو
 السميع العليم يا الله کای ۱۱۸ ۱۱۹ دو د
دوا در مردم رنج بم الله در علاج کسی که دیوانه
 و کف از دماغ ویریزد آید دیوبست را آورند چنان
 چشم در است و صورت کعبه در است ۴۰ گفت ای
 ملوک جای تو کی است مردم را چگونه می ترساند
 دیو گفت یا بنی السکون ماوای من در زیر پای ستوران
 می باشد و بدی مردم را دیوانه کنم چنانکه کف
 از دهان برآید سلمان ۴ فرمود املیون علامت چیست یا بنی

بی ۴ علاج در اندام و جمله بارها و دیوانه گشتن
 دیو سی و چهار را آوردند نامش و شنای و سرش چون
 سر سگ و تنش چون دست آدم و بایش چون پای اسب
 سلمان ۴ گفت اعلیون جابر تو در کجا میری یا شد
 و بدر تو بگردم و بگویم بر ما یه دیو گفت یا بنی آدم ما را می
 در هوا میزنند و مفرقت می آن است که مردم را دیوانه کن و
 نفس بر ایشان دم تا باد در اندام ایشان افتد و
 او را آنکس گزیند سلمان ۴ گفت علاجش چه باشد
 دیو گفت ریو ندیشی و روغن کاه و زنبیلی چکانند
 و بپخت کاه و موی کز بریده در زهر و امشش در آکنند
 و این تعویذ بخوان که هر که بخواند و با خود دارد شفا یابد

بسم الله الرحمن الرحیم کاکا ای هر که عمره سعید
 بسم علی علی سالد وادی ابرم کاسی حر او هو
 علی ح علی مولع همه ۴ علی امده ۴
 علاج در ریش سر و جمع اندام دیو سی و بی را آوردند
 سلمان ۴ گفت اعلیون جایی تو کی است و بدر کرم
 جیل است گفت یا بنی ما وای من در سر آبهای بر باد
 و بدر من آن است چون زنا و مردانه و طفلان برهنه شوند
 من آب دهان خود را بر اندام ایشان اندازم تا ایشان
 ریش شود سالی ۴ و فرود علا ویش چیست گفت قدر ریش زد
 تنخ مرغ بختی خنک کند و بر مرکب نبرند و کل بخت نوزد
 و کور شود

مغز رد آلود مغز بادام و نیم کزبر با غسل معجون
 کند و نیم آلود و پوست مار و ناخته آدم در زیر دهنش
 حود کند و این تعویذ را بنویسد و با خود دارد شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی استغفرك اللهم انی استغفرك
 الذی لا یقر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی
 السماء و هو السميع العالم و انشد من سلمان و انشد
 بسم الله الرحمن الرحیم ۸۲ در علاج کودکان
 شوند و رنگ ایشان زرد شود و یوسف هشتم
 آوردند سلمان گفت اعطیون جابر تو کجاست
 انشد کلام و سر جو و سر کاه بر راز داشت سرش چون

سر آدمی سلمان گفت بد سر تو چگونگی نه می زندان آدمی
 سر را نهد دیو گفت یا نبی الله من او ای من در دیوان
 سر را نهد و بد من آن است که خود را با او خان سر را نه
 چنانکه گفت از دهان ایشان آید و کودکان با یکدیگر
 باز سر کنند خود را بشکل عجیب باو شان سر را نیم
 در بند او شان سفید می شود و اگر علاجش نکند هلاک
 شوند گفت اعطیون علاجش چه باشد دیو گفت سر غی
 با گوشت بریم کنند و در تعویذ چون او بنویسند و
 یکی را بر دست راست بندند و یکی را بر دست چپ و این ظلم
 را بنویسند بر سر راه بر زمین دفن کنند و گفت این آ
 بسم الله الرحمن الرحیم ان الله ورم اه و راده
 ۸۳

در علاج کسی که صفرا بد آورد و از یا افتد دیو ۹۳
 دیو لے نغم را آوردند در نزد دیما ۴ ابرو سر او ببرد
 جو و یک اثر دهائی بر خود بخشد جو ناش نشان
 جو سیمای عم گفت اعلیون نور کی ابرو باغ و دیگر یک دم جگوه
 حر را لے گفت یاسینی الله مئاوای من در هم جا باشد
 و دیگر من آن است که کلور ایشان ببرد آورم و سولا برایشان
 ببرد آورم چنانکه دست بر خود زنند و از پای افتد
 سیمان عم گفت اعلیون علا جش چو باشد دیو گفت
 این نقویذ چون مرغ بنویسند و در آب بمانند و قدری
 از آن آب بخورد و قدری دست و رویش را بشوید شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم اهک ها و اح حد مع و مع و مار
 کرام و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ۱۲

در علاج کسی که بترسد و در رنج افتد دیو چهل و دو
 در نزد دیما ۴ آوردند نامش محمد که جو سیمان ۴ گفت
 ابرو سیمای نور کی با لے و دیگر تر یک دم جگوه و سیمای
 دیو گفت یاسینی الله مئاوای من بر سر راهها میراند
 و دیگر من آن است که کلور ایشان ببرد آورم و سولا برایشان
 سیمان عم فرمود علا جش چو باشد دیو گفت این نقویذ
 چون بر عالم مرغ بنویسند و در هم گیرند و در آب
 اندازند و باوران دهند بخورند و باغ آب را در هم آید
 در بیا شند و در همان دردی که شفا یابد و دعا این
 بسم الله الرحمن الرحیم ۱۲ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 بماند و سیمای ۴ در علاج آنکه بخت
 مردان سر و زشت و قار شوند دیو چهل و یک را

آوردند سلیمان را و پرسید چای کی است و دیگر مردم چگونه
 می پزند گفت چای مرغ در کفنی تمام هاجرها را نه فعل
 آن است در مکان آید من او را بر بنایم و ما نوشه خود گفت
 علاء حسن چیست گفت این دعا را بنویسد و با خود دارد
 تا شفا یابد **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِلَآهَ الْاِیْمَانِ سُبْحَانَکَ
 اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ** ۹۹ ع. ۲
 دیو چهل و یکم در علاج سریع باید عظام بمقبوض
 بخانه آورند با آب تمام دیو چهل و یکم را آورند
 بسیار بد هیبت یه سلیمان پرسید چای تو کی است و دیگر
 مردم چگونه می پزند گفت چای مرغ بر خوشه ها و چاه ها
 می ریاند و هر کس پد آن چاه ها آید مرغ بهر شاهی شود

پادشاه می بینم و نا نوشه شود سلیمان م گفت علاء حسن
 چه باشد دیو گفت همین دی را بنویسد و با خود دارد
 شفا یابد **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِلَآهَ الْاِیْمَانِ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ**
 و صاوت سال و تنزل می القرآن ما هو شفا
 در حمله للومنین ولا یزید الظلم الا ضارری
 در علاج درد گران و درد دست و پا دیو چهل و یکم
 را آورند سرش چون سر کاد و پایش مانند خول
 و ماش منکم سلیمان م گفت ای کاعون تو در کجاست
 یال و دیگر تو بگویم چه چیز است دیو گفت یالینی
 تا وای که در کوه ها و بیابانها می رانند و بدترین آن
 که هر که بخواند و در آب ریختن دست خود را بر بدن
 ایشان زنم که ناگاه در رنج افتند و در دران و در را

[illegible]

گفت جابر بن عبد الله است اعلیٰ و بدو در حق مردم چنان
درو گفت یا نبی الهی دای من در زیر آتش گاه
باشند و بدو من آن است که مردم دفعه اندازم و دیوانه
شوند سیاهی کفر برود علاء حبس چه باشد گفت ستم
سبزه کنند و عطا کنم و شمع و چراغ بکنند تا بجست باید
چهل ششم در علاج شخصی که مضرع داشته باشد
و علاء چشم بهنج قسم نشود سر عزایم با نفوس دیگر
کرو بکنند و بر عزیز کاریر بکنند تا شفا یابد
دیو چهل ششم را آورند با هورت لطیف و حریف
و از دهانی را بر کم چیده سیاهی نماند پس اعلیٰ و
جابر بن عبد الله است و بدو در حق مردم چه دوست

گفت

گفت یا بنی الله جای من در روت طاعتها هر
 بار که در هر کس در آن جا آید من خود را بصورت
 ایشان با بر بنمایم و نفس بر او بدتم تا از هوش
 برود و گفت علاءش هم باشد گفت سینه سبز
 کنند با دو سون روغنی و مونا آبی و کما ج
 مسکن و شمع و پیراغ مذکور و این دعا را با خون
 بز سینه بنویسند و با خود دارد تا حاجت یا بدد دعا این
 یا الله الرحمن الرحیم یا رازق یا بکل شیء مع علما
 حصی کل سر علد و لا حول و لا قوة الا با
 الله العلی العظیم ۴ در علاج زن و مرد که حبت

بایکد کردند آشفته باشند و جنگ و پرخاش کنند و یو
 چهل هفت را آردند در نزد سیدان و پیر گفت ای
 ملعون جای تو در کی است و بد بر تو بامزم بم
 نوعست گفت یا بنی الله ما وای من در ویرانها
 سر باشد مانند مردی بجه و در پایش بر روی خود
 نهاده بود و گفت بدر من آن آ که زن و شوهر را
 مردل بایکد بگریم و در میان گفتگو پیدا شود و دایم
 در مرقاش و جنگ باشد گفت علاءش حبت یو
 گفت یا بنی الله ریزو بد پستی هر روز در زیر
 داخل هر روز دکتند و این تعویذ را بنویسند و زن با خود
 دارد تا با هلد و در آیند بایکد بگریم الله الرحمن الرحیم
 ع

الله ما سليمان و الله بهم الله الرحمن الرحيم ع ٨ در علاج
 کتب چشت او در رکند و دیوانه شود و در چهل هشتم
 را آوردند مانند مرغی بال داشت و چون گوسفند و
 شاخ داشت سیداه عم گفت ایلعون جابر تو کی است
 مردم چگونه می ترسانند و گو گفت جای در میانها و در
 جایی که تاریک باشد مکان من اینجا است و هر کسی بداند
 ها آیند من با هورت هیبت خود را با دران نمایم و عشق
 پیدا کنند چنانکه اگر علاج نکنند در همان عشق بمیرند
 گفت ایلعون علا جش به پانده گفت یا بستی علا جش
 نه عزیم با شمع و چراغ مذبح و بکنند و این دی را با خود

دارد ما شفا بایدهم اتم الرحمن ایکم بم اتم ما شاء الله
لا یسوق الخیر الّا اتم بم اتم ما شاء الله لا یعرف
السوء الا الله بم اتم ما شاء الله ما کمال نعمه من
الله ۱۰۳۵۲۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱

۹۴۹ در عین بیخاری که هر رخت یا بدو چهل
سهم را آوردند مانند اژدهای بود گفتار
و مان او بر پاشید بیان علم فرمود اعلیٰ جابر تو در
کجاست و بدستی در حق مردم چه چینی آید گفت
یابنی اوه جابر من در هر جا میرا شد و جابر من
در جای که آفتی مطیع و اوجاع و تنویر میرا شد و هر که
بدان جاها آید من او را بر پاشم و پشیمان شود و پشیمان

او شان سخت شود گفت علاجش چیست و گو گفت یا
 نبی الله علاج آن است که گو سفند ذرا و نیز خیرات
 و نذر و نذورات بخا آورد و این دعا را بنویسند
 و با خود در نذر تا شفا یابند بسم الله الرحمن الرحیم قد انا
 ان بشر و شکم یوحی الی الله حکم الله واحد فی
 کانه یرجو لقا ربه علی عمل صالح و لا ینکر
 بعباده ربه احد الحمد لله رب العالمین
 در علاج کیم که بیمار باشد و رنجور باشد و در خون
 و بره و بیخ و غیره لا اقدر در نذر دیها ۴ پیغمبر گفت ای
 ملعون جای تو گنایم برانند و بر تو مردم چگونه برانند دیو

گفت یا نبی الله ما وای من در میان آنها باشد و بر سگها
 و در آنها بر روان و بد بر آن است و در سگ مردم روم ناگاه
 بسوی من شود گفت ای ملعون علاج ویرم باشد دیو
 گفت یا نبی الله نمک تبرز و کافور و تمه هند سر
 با یکدیگر معجون کند و بخورد و این تعویذ را بخوان
 بز سبب بنویسد و با خود دارد شفا یابد بسم الله الرحمن
 الرحیم ما لا اله الا انت سبحانک انی کنت من العباد
 کس که سبب الله کان ولا حول ولا قوة الا
 بالله العلی العظیم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله قدام
 بکل شیئی علما و اوصی کل شیئی عددا

در علاج انکه اعراض نشین گاه او درد کند
 دیو بیایم در نزد سیاه ام آوردند گفت املعون
 حایرتو گجاست و بر تو مردم چگونه می باشد دیو گفت
 یاسنی الله ما دای من در سر راهها می باشد و بدی
 من آن است که از نفس باد بر باد شده دهم تا در شیشه
 او و پشت و پهلوی راه ها او درد پیدا شود و سیاه ام
 گفت املعون علاج او چه باشد دیو گفت خون را سفید
 در آب زنند و از بجا که درد کند بجا لند و این تعویذ را با
 خون گوسفند بنویسند با خود دارند تا شفا یابند بسم الله
 الرحمن الرحیم باطعاما لا سمعلو باطوطو ۲۵

در علاج کس ریش و ناصور و انگشته پیدا کند دیو
 بیایم را آوردند سیاه ام گفت املعون سحر گجاست
 مرا نه دیو گفت یاسنی الله نام من زرد لک
 و حایرتو در خانه های مردم می باشد و بدی من آن که ریش
 و ناصور پیدا شود و باد انگشته پیدا شود و سیاه ام
 پرسید که علامت من چیست دیو گفت تخم سفید و مو
 سائی را سفید داخل کرد و بخوراشند و در بینی
 چکانند و قدر بخورند و این تعویذ را نوشته با خود
 دارد و در موم گیر و در آب اندازد و در وقت خواب
 کتاب سه روز بخورد شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم
 املعون املعون ۱ املعون املعون ۱

۶۲
 سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على
 المرسلين والحمد لله رب العالمين در علاج
 انکه چنگ و فتنه در میان مردمان پیدا شود
 دیو بیایم را که میگوید ما گفت ای یلعون خیار
 تو کی هستی و بر مردم چو زهر است و دیو گفت
 مقام من در هر دو گاه فلقان میر با شد و آن جایی
 نشینند و بایکدی دعوا کنند و میان دراز ایشان
 کم و در میان ایشان دشمنی پیدا شود گفت ای یلعون
 علاجی میباشد و یو گفت ای رسول خدا این قوم را
 را بخون من یک رنگ بنویسند و در آب اندازند شوند

و در میان ایشان بپاشند و یک بار بزبان بخوانند
 و بایشان بخوانند تا شفا یابند بیا هم ای یلعون
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و
 در علاج که چشمش درد کند و خار مان دهد دیو
 بیایم را که میگوید ما گفت ای یلعون جایی
 که کجا باشد و بد مردم چو زهر است و دیو گفت
 یا نبی الله من در آن مکان که مردم بنشینند و بد
 یکدیگر را گویند من بدتر آن آن که مردم عرب زهر و عفر
 بادشان رسالت تا چشم ایشان بدرد آید و خار شود و
 زود یارزد که کورک شود میگوید ما گفت علاجش چیست و یو
 گفت ناصی آدم زهر غوغا که در زیر است او را دهند

سر بانه و هر کس در آن جا آید و من خود را بدان
 بنام خداست و من او را در بنام و پیران شود
 و پیران بطول انجامد سلمان گفت ای بر مملو
 علاجش چه باشد گفت یابستی اگر دفعه بیز
 کند و شیخ و چراغ مذکور بکند تا شفا یابد
 و این دعا را با خود دارد اللهم ارحم الهم یا عظیم
 ذا الشفاء العاقر و ذا العزة المسجد و الکبریا
 قلنا بنده عن ۵۵ لا ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۷۵
 در علاج درد چشم اندام مردمان دیوینها هفتم
 را آورده بصورت زشت در بر داشت و بر آستی
 نشسته بود سلمان گفت جابر تو کی است و بدو شد

مردم نوعست و بر گفت یابستی احمد ما و ای تو
 چه در سر کوچه ها با آن و بدو برست این است در بنام کلان
 مردم را بر بنام سلمان گفت و پیران و پیران شد
 دیو گفت سر شاخ بزینت زهر و لاشی و کند
 و این نوعی بیک روز عفران بنویسند و بدو م
 کبرند و بر آب اندازند و در جلیق از آن آب بپوشد و
 شفا یابد بر اسم الرحمن الیم و هو کما هو کما کان
 سو ما امر ما البیضا له دو دم ما سلم ملک ملک
 سار بر بر بر بر کند سر ما ما مست سول
 لسان معصا بم اسم الرحمن الیم تسب سلا
 در علاج درد گوش و درد دل دیوینها هشتم
 را آورده سلمان گفت جابر تو کی است و بدو شد

و هر تریم و بگویم بر بانه و نام و بر جمل کوه پورت
 پلنگ بر هر و پانده قاصد و مار در بر و پیکر
 سیمانه گفت ای ملعون جارتو در کی است گفت
 یا بنی القاصد جارتو در بر راهها باشد و در من
 است که در دل و در گوشت بر سر راه پیدا کنم
 سیمانه فرمود علاء چشم به بانه دیو گفت آب
 کاشنی در ده و گوشت در پستی چکاتند و این
 تعویذ را بخون بنویسند و در بزرگ سفید باندن تا شفا
 بم احمد الرحمن القیم ۱۱۱۲ ط ۲ ع ۱۴۱۵
 ط ۱۴۱۵ م ۱۴۱۵ ع ۱۴۱۵ ط ۱۴۱۵ ع ۱۴۱۵
 کس که در قبرستان رنج پیدا کند و بیمار شود و بوی نام

را آوردند نامش چغون بود و مصایح در دست
 دست دیگر سنا داشت سیمانه فرمود که ای ملعون
 جارتو در کی است و در تریم بگویم و بر بانه دیو
 گفت یا بنی القاصد جارتو در من گذرند و رنج باز
 رسانم و بیمار شوند سیمانه فرمود علاء چشم چاک
 دیو گفت این تعویذ بخون کوسفند بزرگ بنویسند
 و با خود در بزرگ سفید باندن تا شفا
 بم احمد الرحمن القیم ۱۱۱۲ ط ۲ ع ۱۴۱۵
 ط ۱۴۱۵ م ۱۴۱۵ ع ۱۴۱۵ ط ۱۴۱۵ ع ۱۴۱۵
 بعد در علاج کس که در بزرگ گاه و مطلق بترسد دیو
 را که نام وی معلوش بود مانند عورتی بود و مار
 دراز در دست داشت سیمانه گفت ای ملعون تو کی
 شد

و بعد بر تو در دست مردم هم باشد و یو گفت یا بیتی مکارای
 من در جنگ گاه و بگاهان باشد و بدست آن است که مردم را
 نسبت زهره گردانم و زهره او را آب کم و بترسند
 سلیمان گفت علاجش هم باشد و یو گفت اینها تعویذ
 را بنویسند بخون مرغ سیاه یا خود را در دما بر دوش
 خفی باید و طلم این است ط ۱۱۸ هـ
۱۱۱۱ دودام ط ۱۱۸ هـ برا در علاج کرم که دیوانه
 شود و گریه کند و سر و گردن او درد کند و بویشت بکرم
 آرد و در سلیمان ۴ فرمود اعلی و له تو در گنجایی
 و بعد تو مردم چگونه بر باشد و یو گفت یا بیتی
 مکارای من در نزد آدمی بر باشد تا گاه ترس بر آید

تا بگریه و اندام و سر و گردن او شانه بدرد آید و در دست
 و عطر ایشان غالب شوند و دندان بر هم زنند و یو
 گفت علاج ویرم باشد و یو گفت این طلم را هم شراب
 کنند و بخورد و چند عدد دیگر شفا لود در زیر دامنش
 و دکنده طلم این است ط ۱۱۸ هـ دود ۱۱۸ هـ
۱۱۱۹ هـ در علاج زنی که اندامش درد کند
 و بویشت ۵ لم را آورد و در سلیمان ۴ فرمود اعلی و له تو در
 کی مر با ۱۰ و مردم را چگونه بر ترس از یو گفت مکارای
 من در گردانم و زهره او را آب کم و بترسند
 تا اندام ایشان درد کند گفت علاجش چیست و یو گفت
 و بر اچوب بستانی دهند و خون کم نماید و این بخور بخور
 بر سر و بنویسند و با خود را در دیار بکار آید و بنویسند
 و در نفع دلاله در زیر دامنش و دکنده و این تعویذ را با خود دار

سرانجام فرود نام تو جیت و جابر تو کی است مانند مرغی بود
 و بالهایش از دم باز کرده و منقار سرخ و رازد است لیلی
 گفت جابر تو در گنج است و بهر تو بدم چگونه جبر باند دیو
 گفت یاسنی اهل ماری من در خانه خرابه مرا باشد
 و بهر من آن است که خود را بدم تمام چنانکه بر روی در افتد
 و دمان بر هم زنند سلیلا گفت با اعلیون علاجش چه
 باشد گفت من فریب و گرز تخم اورام ز پر دانه او رود
 کند دمان تعویذ را بر حوله بر سفید بزمینند و با خود دارد
 شفا یابدم اهل الرحمن ایتیم
 ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰
 در علاج کرم مور و صورت مذکور باشد و شصت و شصت

را آوردند با مو سر سرخ نهی ۴ فرود اعلیون جابر تو در گنج است
 و بهر کرم چو در سر را لا دیو گفت یاسنی اهل ماری
 من در هم جابانه هر کس خواهد که مو بر اندام او پیدا
 شود خایه مو و خون و زرق مالد را بایکدیگر بسامند
 و خشک کنند و بسایند و بپایند ۴ منم کند و بهر جاکه خواهد
 محالده مو بر پاید و اهل علم به ۷ در علاج آنکه علت
 پا در در پیدا کند و شصت و شصت ۱۶
 فرود اعلیون جابر تو در گنج باشد و بهر کرم
 چو در سر را لا دیو گفت یاسنی اهل ماری گفت یاسنی اهل
 ماری و سرخ در هم جابانه هر کس طعانی را بشود
 من آب دمان در آن اندازم تا علت پیدا کند هر کس
 جز در دمان خوشی شود و بهر کرم پیدا شود لیلی
 گذر

گفت علاء چشمه با او دیو گفت برگ کرد و آب ناز ترش
 و آب کاسنی و در دهن براندا و کالند و این تعویذ را بنویسد
 بخونه بزبانه و با خود دارد و جفت با بندیم الله الرحمن الرحیم
 در سماکت کت هر کونما ۵ ۱۱ ۱۵ ۲۰ ۵

در علاج طفل که رنج و رنگ او صیدل گردد و دیو چشمه
 را آورده نامش خناسی بود و چراغ دانه بر پیش نهاد
 میداد گفت اعلیون جابر تو کی است و دیگر چه میگوید
 دیو گفت یا منی الله ما وای من در باغها و چراغها باشد
 بر طفلها و بر خود میرنگایم و غریب بر او شاه میرزم از آن
 نشان رنگ بگردانم و بسیار گریه کنند طفلها و ورود

بروز بار یک شریک و ضعیف کردند سلطان گفت علاء چشمه
 چه باشد دیو گفت کودک بر هیز بدهند و این تعویذ را
 از خون بزبانه بنویسند و با خود دارند و الله الرحمن الرحیم
 آهیا شریکهاهاها دهانها و در راه سلام و لا ح
 سر کار سر کار سر کار ۱۱ ۱۵ ۲۰ ۵

شخصت چشم در علاج که کت لیدر کند دیو چشمه
 را آورده سر کاسه را پرید که از ملعون جابر تو
 کی است و دیگر تو چه میگوید و جابر گفت بیشتر
 در مستی زان بر باند و هر کس بخا آید من او را
 بر بخانم و رنج من آنکه آب بکشد و بخاری
 او بطول انجامد گفت علاء چشمه چه باشد

گزار علاء

گفت عده جش آن ^{ست} که ستوز را با کینه نماید
 وضع و چراغ به زردش بیابا آورد و هر کعت
 نماز از برای حضرت شایسته بیابا آورد
 و این طلم را بنویسد و با خود دارد بسم الله
 الرحمن الرحیم که قدیم از بی یزید العلیل و هر
 قدیم با الدلیقه ^{کین} در روز نال یا ام الکرام
 ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱
 زکوه هفتادم در علاج کسی که در سر را بارود
 و غریب پند زکوه هفتادم را آوردند بدو
 و چهار دست و پا داشت گفت اعلی و کجا مگو

دار بر گفت یا نبی الله چارخه بر طنورها و
 بد جانی که آتش کند و رخ در میان او شاه روم
 دست خود را بر او شاه رستم و رنگ او شاه زرد
 عتور و از حال بروند و بنا بر هر زکوه که گذارند
 سیدان گفت اعلی و عده جش صیت درو گفت
 عده جش آن است که در مکان آتش کند خواه طنور
 خان مطیع را غرض سبز نماید و غرضه بکنند
 و این دعا را بنویسد با خود دارد و تا شفا یابد
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین

کسی که در مکان خوف کرده و نفس را اندر بخت هم جا
 و چراغ و نور خوش بکند و این طلسم را بنویسد
 و با خود را برد تا بیاید ۷۱۹۱۹۹۱۱۱
 دیو هفتاد و یکم را آوردند در نزد سلطان و پسر اسی
 نشسته بود و در میان چای کرده بود سلطان و پسر اسی
 ملعون نام چیست و جابر در کیست گفت جایی
 من در کوه ها و دریاها می باشد و هر کسی در آن جاها
 آید من بجهت خود را بدان نمایم و غشی کند و باد
 سر پیدا کند سلطان و گفت علاء جش چیست و دیو
 گفت علاء جش نفره سبز و عظام و من عظامم کشته

و دمار عظامم برگردانند و تا تحت پاید با ۲۰ در
 علاء جش کس که دل او درد کند و زرد و ضعیف
 گردد دیو هفتاد و یکم را آوردند که سر داشت و پایش
 مثل آلهه پارس و سلطان و پسر اسی ملعون تو مردی را
 چگونه می شناسی و جابر تو در کیست گفت
 یابنی آلهه جابر من در پارس چار و شش می باشد اینچنین
 و تو در آنار و کل و هر کس که در پارس این چار
 درخت بود که میوه آن را به بخانم و نافع و خوش
 شود گفت علاء جش چه باشد گفت یابنی آلهه
 علاء جش به عظامم و نور خوش و این دمار را

الآات سبحانك ^{له} ما في كت من الظالمين
 فاستجبنا ونجينا ^{له} من الغم وكذا لك نجي
 المؤمنين حسبا الله نعم الوكيل نعم المولا ونعم
 النصير ومن اخو سورة بقى امن الرسول بميا
 انزل اليه من ربه الى اخر رانوسيد دعاى
 دعاى بورنا بور نبوسيد بكون الله از ربه الله
 الرحمن الرحيم اللهم بمقا سائلت الخنى و
 وصفاتك العليا وبانك انت الله اشهد
 ان لا اله الا الله انت تخرج اينها الدعاء
 والعله اذها باذن الله تعالى

الى من اسكن الله سكنتك بالذيان ثنا
 حكي الى يح فيظللن داوا ^{دا} كد على ظفحات
 في ذلك لايات بكل صبار مستور بمق
 بهما الله الرحمن الرحيم سبحانك انت الله
 الكريم وموزعين رانوسيد والملك المجيد
 القديم سبحانك انت الله قاضى الحاجات
 يا مجيب الدعوات يا عالم البليات يارا
 فع نفع الدرجات يا منزل البركات
 يا مالك كل ملوك يا فاع كل مفتوح
 يا غالب كل مغلوب يا قادر يا قويم

يا هتات يا هتات يا بهرات بنم سمن باد كود
 باد نزل باد هتات باد كرم باد سرد باد
 اما من باد بلب باد ام غش باد فيروز باد
 ما واديد باد لغو باد خام باد استغبار باد
 قولنج باد هو بلك باد بارهائي كه بد بود
 دنجي كه عظيم تو بود چون كوه و ما ^{دماوند} قد
 اف من و حنم و دو پيه و پوست و لكوش
 و شك مغنا استوان و تمام اعضاء فريد ابن فلان
 كه حامد باشد بيرون ردای باد اگر سيمی و بصري
 و فرغان بردار خدا هستي از جميع اعضاء و جلد
 و عصب او برون رو باز نا الله و بسطوت ^{الله}

وانا له لحافظون و حفظناها من كل شيطان
 و جيم و حفظنا من كل شيطان مادرد ان كل نفس
 لما عليها حافظان بلش الشد يد الله هو
 بيدي و بعيد و هو الغنور الود و ذو
 العرش المجيد فقال لما يريد هل اتيت
 حد نيشا مجنود من عون و محمود بل الله
 كفها في تكنه يب و الله من و رايم
 محيط بل هو قران مجيد في لوح محفوظ
 وان يكاد بل نبوه دهما الله اني اعون
 بالرحمن منك ان كنت تقيا و عبي

بنویسد و با خود دارد تا سترگ گردد و هم ابراهیم
 البرکم قل انی ان لیسرء مثلکم بوفی الی انما الکلکم
 الله واحد من یرجو لئاء ربه فیعمل عملا صالحا
 لی ادل لیسرک بعبادة ربه احدا ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 و هر کسی دعا بر هفتاد و یک
 خواهد بنویسد و با خود دارد در دهه اول ماه
 و روز یکشنبه در ساعت قمر ابتدا کند بنویشتن
 تا عمل راست آید و تمام شد در پست هفتم

۱۲۵۵

مقاله الکلکم بتاریخ

التماس دعا فی صبحین این ابراهیم

۸	۴	۶
۹	۷	۲
۱	۵	۳

و بنسبین ابراهیم

علت زنان که بطایع حمل بند

نذر حضرت سلیمان آوردند عرض کرد یکسین هر زن بطایع حمل بند

از او ایسی بار شد غیر در پنج نوبت در اندرون کسی بر زم و او را

از خسر زند باز دارم هرگاه خواهد علاج نور باید که جلد بر بند شکند

در آب اندازد چهل روز آب را بخورد فرزندش پیدا شود حتی طایع

حمل را نذر حضرت سلیمان آوردند عرض کرد هر زن که بطایع حمل

ببندد با خود درون کند بفرمان من است براد یکم از معصی از فرزندان

او در شکم ضایع نوزد بر خفتن تولد نمایند روز بروز ضعیف شوند

بمیرند باید دعای باد بنیدن بخوانند بدو هم با نفه دارد هرات

طالع ثور آوردند برسید که در آوردن اطفال فعل

توجیه عرضی که یا بنی به چله چهار یا بنی در مردگان مفرغان

غیبت چون حس بگذارد آن چله برادر خود را از فرزند بازدارم

هرگاه خواهد از مرغی خلاص شد باید چله بنیدن یا بنی تا مطلب حاصل

حق طالع ثور را آوردند برسید که در ولادت اطفال

مغل توجیه گفت یا بنی به دشت که در سنه یوز مختار او یا

رسید اکنون فرزند آن اورا ضایع کنم اگر خواهد از مرغی خلاص

نفه باید جن بنیدن یا بنی هرات طالع جوزا را پیش آوردند

برسید که در آوردن اطفال مغل توجیه گفت یا بنی به

جای نه نزدیک آب آتش هست هر که بطالع جوزا باشد

از اضرار بنفشه زن آن مار رسد بار درون کند بفرغانه نیست

برادر کمارم فرزند آن اورا ضایع کنم بعضی در ششم بعضی

بعد از تولد بمیرند خواهند علاج نفه باید باد بنیدن نفه

تارفع نفه دیو جوزا را پیش آوردند برسید که آوردن

اطفال فعل توجیه گفت در شب زفاف دست میبندیم

و باد در نطفه زنم نابود شود خواهد علاج نماید باد بنیدن نماید

هرات طالع سرطان را آوردند برسید که در آوردن

اطفال مغل توجیه گفت هر زن به بنی طالع به بنی برنج فرم

در اندرون او سکن بنایم چون نطفه برجم آید بار زنم تا

نابود نفه خواهد علاج نماید شش عفوان همی کل تمام بنویسد

تا چهل روز آب آن سو بخورد دیو چهارم را آوردند برسید که در

بمیرند باید دعای باد منبدن بخوانند بدو هم با فهد دارد هفت

طالع ثور آوردند پرسید که در آوردن اطفال فعل

نوحیت عرضی که با نیاید چکه چهار یا با مردگان نقران

نمیست چون حس بگذارد آن حله برادر خود را از فرزند باز دارم

هرگاه خواهد از مرضی خلاص شد باید چندین بار با نام طلب حاصل

حق طالع ثور را آوردند پرسیدند که در ولادت اطفال

مغل نوحیت گفت با نیاید دختر که در سینه بود زحمت را و با

رسید اکنون فرزندان او را ضایع کنم اگر خواهد از مرضی خلاص

شد باید حق منبدن نماید هفت طالع جوزا را ببرد آوردند

پرسید که در آوردن اطفال فعل نوحیت گفت با نیاید

جای نه نزدیک آب آتش هست هر که بطالع جوزا باشد

دیو طالع سنبله را آوردند پرسید در آوردن

اطفال فعل نوحیت گفت جای نه در شب صفاف

چون صاحب این ستاره با دران خانه گذاردن حله

کدام از فرزند آوردن باز دارم باید غلام حق منبدی

نماید هفت سنبله را آوردند پرسید که در آوردن

فرزند فعل نوحیت گفت با در فرمان من نیست

چون صاحب این ستاره بویست بیرون با در برادر

زنم او را از فرزند باز دارم غلام باد منبدن باید تارخ

نفا دیو طالع میزان را آوردند پرسید که در

آوردن فرزند فعل نوحیت گفت با در فام

بفرمان خرسست بدو کارم بفرست در کف بفرست بعد از آن بفرست
 کف او باید صابون کشید نماید از بوی نامحسوس و بوی نامحسوس را آورد
 برسد در آوردن فرزند فعل توجیه گفت هرگاه صاحب
 این ستاره آکسب ببارساند باد اندون کهنه بفرست
 خرسست بدو کارم روز بروز فرزندانش ضعیف شوند بخورد
 دعای بعد از نماز بنویسد با کف دارد خلطش شود و بی
طالع عقرب را آوردن برسد که در آوردن
 اطفال فعل توجیه گفت چهل چهار پایان بفرمان
 خرسست براد کارم و او را از فرزند باز دارم خواهد
 علاج نماید چهل بنشین نماید تا حامله شود و بفرست

آوردن برسد که در آوردن اطفال فعل توجیه بفرست
 کهنه بفرمان خرسست براد کارم او را از فرزند باز دارم
 نشان آنست که کبوتر در سینه خود باید باز بندد تا بفرست
 تا بعد از رفع زردی و طالع قوس را آوردن برسد
 که در آوردن فرزند فعل توجیه گفت باد بفرست بفرمان
 براد کارم فرزندان او را ضایع کند خواهد خلاص شد بدو
 نماید رفع کف بفرست و او را آوردن برسد که در آوردن
 فرزند فعل توجیه گفت صاحب این ستاره چون
 رخنه در من در آید چله بدو کارم خواهد علاج نماید چله
 نماید و طالع جدی را آوردن برسد که در
 آوردن فرزند فعل توجیه گفت با نیت چله

چهار بابت بفرمان می رسد بدو که اگر از فرزند آن
 باز دارم باید همراه بند نهاید و بود هم را آوردن برسد
 که در آوردن فرزند فعل توجیه است گفت باید فهم نهاد
 من است بدو که اگر من بعضی در شکم بعضی بعد از آن
 هلاک شود خواهد علاج نماید بارد بند نهاید با خود دارد
 خلدی نفد دیو طالع دلور آوردن برسد که در
 آوردن فرزند فعل توجیه است گفت پسند باد
 بفرمان می رسد بر او که اگر فرزند او وضایع
 خواهد علاج نماید بارد بند نهاید خلدی نفد همراه باز دارم
 را آوردن برسد که در آوردن فرزند فعل توجیه است

گفت یا نبیه چون بار عمل کند از در جفته بدو که اگر من تا جفته
 نه نماید خلدی نفد دیو طالع حوت را آوردن
 برسد که در آوردن فرزند فعل توجیه است گفت
 یا نبیه زنی که بطالع حوت باشد از او که هیچ کاره
 دست یابیم نطفه که از جانب پدر برجم مادر آید باز دارم
 تا جفته شود باید همگی تمام بالا بمشک ر غفران نبویه
 شما که فرزند ناچهار روز از آن را بخورد بعید عا
 نکردن انداخته خلدی نفد همراه از او هم را آوردن
 برسد که در آوردن فرزند فعل توجیه است گفت یا نبیه
 چون مفرقه از او جدا رسد جفته زنی بفرمان می رسد

بدو کارم در دل پیدا کند در دگر پیدا کند خواهد عید نماید

همگی خوار بافت دار علاج نفاد عای مانند

اولاد نویسد طریق منبر بگردن حامد و اطفال

ایشان با بزرگوار بگردن کند کافه مرتب کرده کور بخت

نویسد در این بین که میرد این دعا را نوشته تا آخر نموده بعد از

آن در گردن حایر کند از موره سب هب بنی اول رب

هب من اهل الصالحین ربنا وفقنا دعائنا

محق لا اله الا الله ارم صفی الله اللهم

احفظ غلظه بین ب. م رب هب من لد

نک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء

بین هفتماهی فرزند مؤمنی صالحی بدارند

دعا حرامت کی محق لا اله الا الله محمد و س

ل الله علیه و اله و علیاً و لی الله و الحن

و الحین و التسعه من ذریه الحسین

بعد از تمام نمودن بنویسد سبحان ربک رب

الغنة عما یصفون و سلام علی المرسلین

و الحمد لله رب العالمین و صل الله علی محمد و

و اله اجعینا لطیبین الطاهرین با عنک

یا ارحم الراحمین صدق الله العظیم و صدق

و مؤله النبی لکی بر و نخت علی زاک من

بمحق نوح بنی الله اللهم احفظ قلبه وارضه فله راحة

مبین چهارم رب اعطنی مقیم الصلوة بمحق

موسی کلیم الله اللهم احفظ قلبه وارضه فله

مبین پنجم بنم بنم بنم بنم بادرین جافر زدن

زاریه فلله را بمحق تورا موسی و انجیل عیسی

و زبور داوود و فرقان محمد و بمحق

جبرئیل و میکائیل اسرافیل عزرائیل

ششم بمحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

که بادی و رنج و ستم از ادر که درین نه فله باشد بیرون

کن بمحق لا اله الا الله عبود و الله

من شاهدین الشاکرین و الحمد لله رب

العالمین و صل الله علی محمد و آله اجمعین

و لعن الله علی اعدائهم اجمعین

بمحق الله من سلیمان و الله بسم الله الی

حسن الی حمیم الا تقو علی و اتونی ملین

طریقه مربع رکن در صفی منتقیده بدین طریق کاغذ

مربع نماید و سوره مبارکه رکن در اطراف او بنویسد

عزیمت این عمل را زنی که بچرخش نماید بعد از ولادت

کاغذ را بر بزند از بنی مکان بگذارد و بپا زند

سوره مبارکه رکن را در میان رنوسید نشاند

یا امین

۳ ۳ ۵ ۵ ۳

این عمل را از غیبت بر بختی نماند
بعد از ولادت لحافه را بر نه
از این مکه را بگذرانند
سوره مبارکه سینی را
۵ بار بخوانند و بنویسند
مهر بر سر نه و ج مثلث

۷	۱۰	۳
۲	۶	۱۲
۱۱	۴	۵

۷۸۶

یا امین

۳ ۳ ۵ ۵ ۳

۳ ۳ ۵ ۵ ۳

۳ ۳ ۵ ۵ ۳

۳ ۳ ۵ ۵ ۳

دعای جهت اولاد لا چون زن بار حمل گذارد
این دعا را نوشته بموم جامه بیکرد در میان ظرف آب بنیازد
از آن آب بستان را بنویسد دعا را بپردن آورد و در کردن
عما بکند ظرف را در میان آب روان نهند بعد
بستان را به آن بچ گذارند بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الشافی بسم الله الشافی بسم الله الشافی
بسم الله الذی لا یضیع اسم شئی
فی الارض ولا فی السماء وهو السامع العبد
وذا النون اذ ذهابا مغاضبا فظن ان لن
نجد من علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله

الآات سبحانك ^{له} ما في كت من الظالمين
 فاستجبنا ونجينا^{له} من الغم وكذلك نبني
 المؤمنين حبنا الله نعم الوكيل نعم المولا ونعم
 المغيث ومن اخو سورة بقدر امن الرسول بمبا
 انزل اليه من ربه الى اخره يا نبي الله
 دعائ بورنا بور نبوسيد بكون الله از ربهما الله
 الرحمن الرحيم اللهم بمقا سماءك المحنى و
 وصفاتك العليا وبانك انت الله اشهد
 ان لا اله الا الله انت نخرج اينها الدعاء
 والعلة اذها باذن الله تعالى

الى من اسكن الله سكنتك بالذي ان دنا
 حكي الويح فيظللن دوا^{دا} كد على ظمات
 في ذلك لايات بكل صبار مستور بمقي
 بهما الله الرحمن الرحيم سبحانك انت الله
 الكريم وموزيق رانوسيد والملك المجيد
 القديم سبحانك انت الله قاضي الحاجات
 يا مجيب الدعوات يا عالم البليات يا را
 فع فيع الدرجات يا منزل البركات
 يا مالك كل ملوك يا فاع كل مفتوح
 يا غالب كل مغلوب يا قادر يا قويم

يا هتات يا هتات يا بهات بنم سنج باد بکود
 باد فنل باد هتات باد کم باد سده باد
 اما س باد بلب باد ام غش باد فیه ز باد
 ما وادید باد لغو باد خام باد استغاباد
 تو لیج باد حو بک باد بارهائی که بد بود
 و نبی که عظیم تو بود چون کوه و ما ^{دماوند} قد
 اف س و هنم و و و پیه و پوست و لکوش
 و شک مغنا سوان و تمام اعضاء فیه ابن فلان
 که حامد باشد بیرون ردای باد اگر سمی و بصوک
 و فرقات بردار از خدا هستی از جمیع اعضاء و جلد
 و عصب او برون رو باذن الله و بسطون الله

وانا له لمانظون و حفظناها من کل شیطان
 و جیم و حفظنا من کل شیطانا ما در ان کل نفس
 لما علیها حافظان بطش الله بدانه هو
 ببی و بی و هو العنور الود و در نو
 العرش المجید فقال لما یزید هل انتیک
 حدیثا مجنود من عون و تمود بل اللین
 کفرها فی تکه یب و الله من وراثیم
 محیط بل هو قران مجید فی لوح محفوظ
 وان یکاد یلنوبه بهما لله اتی اعون
 بالرحمن منک ان کنت تقبیا و عی

وَجُيُوتُ اللَّهِ وَبِيدَانُهُ وَبِفَرْمَانِ
اللَّهِ وَبِشَفَقَةِ اللَّهِ وَبِأَهْوَالِ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ جَهَتْ مَا نَدَنَ
أَوْلَادُ نَبِيِّ جَهَتْ زَنَ حَامِلُهُ بِأَخْفَادِ رِازِ
رِازِ نَمَرِادٍ حُفُوظُ مَا نَدَ جِهَامُ اللَّهِ الْوَحْدِ الْوَحِيدِ وَلَا
يُؤَدُّ حِفْظُهَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فَاتَهُ
خَيْرُ حَافِظًا وَهُوَ أَمْرُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَهُ
مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ حَفِيفٌ أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

وفا را بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

صحت خود را بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

الله أكبر الله أكبر انت لا یکن فی مات محمد رسول الله

نعم انت با حق المنعم ^{القوة} الذي لا تقبل الغریمه

اعوذ بقرعة الله وقد دنته من النجى المنم

اللهم الحق وجود وارضنه بحمت جميع

كلامك ویمیت التورته والانجيل

والزبور والفرقان العظيم وبحبمت

لا اله الا الله محمد رسول الله عليا ولي الله

دفع جن نوبد در بازو بند و رفع نفی بسم الله

الوحى الرحيم لكن ابلكى لكن هلك هوما

عليه عجل حول الله وقوته وعظمته

وعبق محمد بن عبد الله وشفاعته لا اله

الا الله محمد رسول الله ارفع يا علي بقی

سليمان بن داود ارفع يا علي دفع جن

برازندت کردن دیو پری مرد غن تلخ سه بار با هفت بار

نخواند و در کوفت اسب زده بنید از در تبه و بکرم خواند به

بسم الله الرحمن الرحيم عزمت عليكم اسكن

به جاریه جاریه و جنبیه او جنبیه او جنبیه او
 جنبیه او جنبیه او چو کنی او چو کنی به حجت یا
 ارحم الراحمین دفع بزید بزید بزید بزید بزید
 ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم
 الذي لا يموت وبالنبي والارض تموتون
 محمد يا قتي يا قوم دفع سي بر رزق حن
 محمد و دفع حن روز بکنش اینها و بر طاس نشیند
 بزید بزید بزید بزید بزید بزید بزید بزید
 این سه را اعیانها جمع لا اله الا الله
 محمد و سول الله بالحق بالحق بالحق بالحق

يا اهللح يا الله الذي لا اله الا هو حيا
 بخاسم المخذونه المكونه التي قامت
 به السموات والارض احضرها يا معتر الجان
 والشياطين اخرجوا بالبلاء ما في النجس من
 ابن نبي بحق خاتم سليمان ابن داود
 قال موسى ما حبتكم به السموات الله سم
 سيطلبان الله لا يصح على المضدين
 دفع جن ابن غرمت در عمت زعفران
 و هفت روز در باز و زعفران بنید و بعد از آن در
 در زبانش دان فرد بر دغا بب بنید از زود است

بروز چوب نوبه یا الله یا الله یا لا اله الا انت ای

سنة ۳۵۵۵ اگر چنی گزده بهوش بخت سخی نکوبد اظلم یا

۳ دکنه ۵۵۵۵ ۳۳۳۳ ۱۸۴۴۸۸ نوع دیگر این

ظلم را نوشته بران دیوانه بنده در دوازده در درستان

۸	۴	۶
۳	۵	۲
۷	۹	۱

بخت دفع چنی پر ربها الله الرحمن الرحیم الله قدیم

ان لی قولی لعل وهو قائم از لی بالاذلیه

نوبه لعل لم یول ولا یرال بر خنک یا ارام

الرحمن یا حی یا قیوم یا ذون یارحیم

یا حافظ یا حفیظ یا قهار یا جبار

☆ ۱۱۱۱۱۱ ۴۴۴۴ ☆

۱۱۱۱۱۱ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

امسطلطعوس وع یا عبد الرحمن بنی مطهرین

طرحون اهیانشل قیا بنی ۱۹۴۰

بها الله الرحمن الرحیم ارقیک من کل عین

حاسد الله ینفیک بر خنک یا ارام الله

حین برع غی زده دفع غی پر و غم از شیا طین زین بهرج غی زین

۱۱۱۱	۴۴۴۴	۱۱۱۱	۴۴۴۴
۱۱۱۱	۴۴۴۴	۱۱۱۱	۴۴۴۴
۱۱۱۱	۴۴۴۴	۱۱۱۱	۴۴۴۴
۱۱۱۱	۴۴۴۴	۱۱۱۱	۴۴۴۴

خانه اول کمر ۲ عدد
۷۹ ۴۶۵

و	ا	ب	ج
د	ه	و	ز
ح	ط	ق	ک
ل	م	ن	ی

و	ا	ب	ج
د	ه	و	ز
ح	ط	ق	ک
ل	م	ن	ی

و	ا	ب	ج
د	ه	و	ز
ح	ط	ق	ک
ل	م	ن	ی

و	ا	ب	ج
د	ه	و	ز
ح	ط	ق	ک
ل	م	ن	ی

و	ا	ب	ج
د	ه	و	ز
ح	ط	ق	ک
ل	م	ن	ی

و	ا	ب	ج
د	ه	و	ز
ح	ط	ق	ک
ل	م	ن	ی

اغید بکلمات الله التامات واسأله المحسن کلها
 عامه من شر السامه والهامه ومن شر عین
 لامة ومن شر هاسدنا حد سجانک یا
 لا اله الا انت یا رب کل شیء واد شیه
 واسحه ولزاقه بالمالا الهه الو فیح
 جلد له عبق دمه واثیل اموا کیل اسائل
 طاطائل به حنک یا ارحم الراحمین
 حبت احضل ببارد جلی عدد باقلده عدد ذرا
 نویسد ماریوت وده بعد در نویسد ماریوت وده
 ویکر در ای مان وده ویکر شیطان ویکطرف دیگر ام
 رسم ان شخصی نویسد قل ادعی کواند بهیم ام طرفه نیت

عمل قسطاس که در روز روز بیدار و ترک عیون نماید
 در مجلس خلق یا کینه بنشیند در روز هفت صد نود و نه مرتبه
 این دعا را بخواند بگوید پنج وقت نماز را بیک وضو بخواند
 و روز چهارم شروع به بریدن لحاف کند البته بر آورده نشود
 بحمد الله الرحمن الرحیم انتم علیکم یا شیخ یا
 خفیع یا دنیج بمقام اجل اجل جوش
 جوش حیوش سلطان ان تبت لواهد
 هذه القسطاس لفرت عالیه مع سکه
 بذوب امیرنا هذه العسوان لا تفعل سا
 تسلط الله علیکم ملک مکة من فار و انما
 وحدین لا یضربن رجولکم و ایبکم ابل العجل العجل

غنایم در شان یاد شاهان کل جمیع حق بری
 افراد شیاطین و امجینان اگر که راجع زده باشد یا دیو یا پری
 اندام کرده باشد هر چند که او را در هر وقت یا به خطاطی
 بکشد دعای به لطین را هفت بار یا به صد بار یا
 بیست هفت بار بخواند هر وقت حاجت کند و در هر امر
 تسخیر طوطای نیز در این دعا هست اما عدد و دعای
 به لطین با نزه از دست چنانکه در با نزه روز نما کند
 در روز از ارار بار بخواند شرط با قاید در وقت
 خواندن به لطین السماء بخواند تا که نویسد
 بقلم باریک نویسد در هر زبان و هر کجا که بخواند
 مختصر که در هر فرصت که در هر زمان و هر کجا که بخواند

يا شَبُوشِ يا جُوشِ يا جُوشِ يا انْزِش يا
 نورش ويا اعلَقْش ويا يوهيش وعلَقْش
 ويا فلْناقُوم ويا اعلينا بنينا ويا اهلنا
 اجبوا بوايتها الاعوان باسم الخز وني
 وكنوني اجب يا هبوش يا هبوش ويا
 عالم واجب يا هبايان واجب يا اهلون
 واجب يا هبوش ويا ابراهيم
 يانح طاملا اسلك برا يا ايليطون
 جارا جارا كندش وعلوش ابرهش
 كننا كنهقلا كورزا اما غنط منها

نلوح يا هبوش يا طلوح يا ملوح يا بلوخ
 اربيع ويا اربيع ويا اربيع ويا اربيع
 ويا طاهج ويا طاهج اربيع اربيع
 حكيم ويا حكيم ويا حكيم ويا حكيم
 ملك ويا ملك ويا ملك ويا ملك
 ويا هبوش ويا هبوش ويا هبوش ويا هبوش
 يا نختنا ويا نختنا ويا نختنا ويا نختنا
 ويا نختنا ويا نختنا ويا نختنا ويا نختنا
 ويا نختنا ويا نختنا ويا نختنا ويا نختنا